

# تعریف

# شناخت

## شناخت چیست

هدف از تعریف اشیاء چیزی جز برطرف کردن ابهامی که در اطراف آنها وجود دارد نیست، و این کار به صورت های مختلفی انجام میگردد:

گاهی با جایگزین ساختن مفهوم روشن، به جای مفهوم غیر روشن صورت میپذیرد، مثلاً می‌گوییم «اورانیوم یکی از عناصر است» و گاهی با بیان آثار و خواص شیء مثلاً می‌گوییم: «نمک میوه، طعم شوری دارد» و گاهی با تبیین عناصری که شئی از آن بوجود آمده است، تا آنجا که می‌گوئیم: آب از دو عنصر به نام اکسیژن و هیدروژن و نمک معدنی از دو عنصر به نام کلر و سدیم ترکیب یافته‌اند. در هر حال هدف از تعریف، رفع ابهام، و تحصیل آشنایی بیشتر با شیء مورد تعریف می‌باشد.

از این بیان روشن می‌گردد: آنجا که ابهامی در کار نباشد و یا با تعریف خود، نتوانیم ابهامی را برطرف کنیم، در این صورت تعریف لزومی ندارد.

شاید جریان در مورد « شناخت » نیز چنین باشد و تعریف آن لزومی نداشته باشد زیرا کمتر مفهومی برای ما روشن تر از مفهوم « شناخت » می باشد چه، شناخت ، کاری است که بشر از روز تولد تا لحظه مرگ هر روز صدها بار آن را انجام می دهد، و یکی از کارهای او شناخت خود و واقعیات از طریق حواس است از این جهت چنین چیزی بر اثر روشنی، نیاز به تعریف ندارد، و تعریفهایی که تاکنون از شناخت به عمل آمده، کارمهمی انجام نداده است، و هیچ کدام از آنها خالی از نقص نیست. برای روشن شدن این معنی برخی از تعریفها را یاد آور میشویم:

### تعریف معروف شناخت

در منطق قدیم، علم چنین تعریف می شود: **صورة حاصله من الشیء عند النفس:** « علم تصویری از شیئی خارجی نزد ذهن انسان است »، مؤلف کتاب « شناخت و مقوله های فلسفی » آن را چنین تعریف می کند: « انعکاس اشیاء و پدیده های جهان مادی ، ویژگی ها، روابط و مناسبات آنها در ذهن انسان (۱) در بسیاری از کتاب های فلسفی امروز که غالباً با الهام از فلسفه غرب نگاشته شده است، شناخت به صورت: (انعکاس خارج در ذهن و ارتباط ذهن با خارج) تعریف می شود.

با کمال احترام به افرادی که علم را به صورت های یاد شده در بالا تعریف کرده اند ، یاد آور میشویم که این افراد تنها به یک قسم از علم که همان علم حصولی است ، توجه داشته اند در حالی که از قسم دیگر کاملاً غافل بوده، و آن را در تعریف شناخت نادیده گرفته اند، و آن عبارت است از علم حضوری، در حالی که مسأله انعکاس خارج در ذهن، یا ارتباط انسان با خارج، یا حضور صورتی از خارج در ذهن، مربوط به همان نوع اول از علم است، و در نوع دوم جریان به شکل دیگر است، در آنجا نه تصویری از خارج وجود دارد (و اگر هم به یک اعتبار تصویری وجود داشته باشد از نظر علم حضوری دیگر نام آن تصویر نیست)، و نه جهان در ذهن منعکس است.

اکنون برای این که از نقص این تعریفها کاملاً آگاه شویم، و در ضمن، به دونوع آگاهی به نام آگاهی های « حصولی و حضوری » واقف گردیم، به بیان هر دو نوع آگاهی می پردازیم تا در نتیجه نقص این نوع تعریفها روشن گردد.

## علم حصولی چیست ؟

علم حصولی جزاین نیست که از طریق یکی از حواس پنجگانه، باخارج تماس برقرار کنیم، مثلا دربرابر خود، قلم و میز و بخاری و کتاب را می بینیم، دراین مورد بانگاہ کردن تصویری از واقعیت، از طریق قوه باصره در ذهن ما نقش می بندد، البته تصویری از واقعیت، نه خود واقعیت زیرا مقصود از واقعیت، وجود شیء است. مثلا واقعیت آتش حالت سوزندگی دارد، در صورتی که آتش ذهنی، فاقد این صفت است در این گونه موارد آن تعریفها کاملا صادق و صحیح و با برجا است.

در علم حصولی سه چیز لازم است :

۱- مدرکی به نام انسان.

۲- شیء خارجی به نام آتش، که در اصطلاح فلسفه به آن « معلوم بالعرض » می گویند.

۳- تصویری به نام صورت ذهنی که در فلسفه آن را « معلوم بالذات » می نامند. نکته این اصطلاح روشن است و علت این که شیء خارجی، معلوم بالعرض و صورت ذهنی را، معلوم بالذات می گویند، این است که انسان با صورت های ذهنی خود، سروکار دارد، و از طریق آنها، و به حکم واقع نمائی علم، و هفت کاشفیت آن، ارجح، حقایق را کشف می کند از این جهت معلوم واقعی و حقیقی برای ما همان صورت های ذهنی ما است، و حقایق خارجی، معلوم ثانی و در رتبه دوم و به اصطلاح بالعرض میباشد.

اگر ما خارج را معلوم عرضی و صورت های ذهنی را معلوم ذاتی می گوئیم نه از این نظر است که پیرو مکتب « سوفیسم » هستیم و هرگز نباید از این بیان سفسطه را نتیجه گرفت و آن را با سوفیسم یکی تلقی کرد، زیرا در سوفیسم، وجود حقایق خارج از ذهن یا امکان درک حقایق، مورد انکار و یا تردید می باشد در صورتی که در علم حصولی، همه، این مراحل پذیرفته شده است، تنها چیزی که هست این است که با اعتراف به واقع نمائی علم و امکان کشف حقایق، تماس انسان، در درجه نخست با صورت ذهنی او است ولی به حکم این که این صورت ها، جنبه واقع نمائی و کشف از خارج را دارند، انسان از طریق آنها، به واقعیات دست می یابد و تماس خود را با خارج برقرار می سازد.

تا این جا، واقعیت علم حصولی تا حدی روشن گردید، اکنون وقت آن رسیده است که

با شناخت «حضوری» آشنا شویم.

### علم حضوری چیست ؟

اگر در علم حصولی سه چیز به نام های : ذهن ، صورت ذهنی ، و اتمیت خارج داریم ، ولی در علم حضوری دو چیز ، و گاهی بیش از یک چیز وجود ندارد و اینک هر دو قسم را توضیح می دهیم :

۱- گاهی در علم حضوری بیش از دو چیز نداریم مانند آگاهی ما از خود صورت-ذهنی زیرا اگر ما از خارج به وسیله صورت ذهنی ، آگاه می شویم ، ولی خود صورت ذهنی برای ما بدون واسطه روشن است. ، در این جا ، فقط عالم و مدبرکی وجود دارد و شناخت ما از تصویر ، در گرو صورت دیگری نیست ، و گرنه باید در هر شناختی ، تصویرهای بی نهایت وجود داشته باشد.

به عبارت دیگر : ما خارج از ذهن را بوسیله صورت مغایره شده از خارج می شناسیم ، در حالی که در شناخت خود صورت ، به چیز دیگری ، نیازمند نیستیم این جا است که می گوئیم : در علم حضوری عالم هست و علم و بس ، و از چیز ثالثی خبری نیست .

در این جا یادآوری نکته ای لازم است ، و آن این است که به صورت ذهنی ، آنگاه صورت یا تصویر گفته می شود که رابطه آن با خارج محفوظ باشد و به عبارت دیگر : به صورت ، از آن نظر نگاه شود که با خارج رابطه دارد و خارج از ذهن را حکایت میکند ، در این موقع است که باید نام آن را علم و شناخت ، و صورت و تصویر نهاد ، ولی هرگاه از دیده دیگر مورد بررسی قرار گیرد و به آن از دیدگاه پدیده ای که در صفحه ذهن قرار دارد ، توجه شود ، و از این که برای آن ، در خارج واقعیت و مصداقی وجود دارد یا ندارد قطع نظر شود ، در این موقع دیگر نمی توان نام آن را علم نهاد ، و یا آن را تصویر خواند ، بلکه باید آن را واقعیتی و پدیده ای در ذهن تلقی نمود.

شما می توانید هر دو لحاظ را در آئینه به روشنی لمس کنید : گاهی انسان از این نظر به آئینه می نگرد ، که سرو وضع خود را درست کند ، در این صورت آئینه مورد توجه قرار نمی گیرد ، تنها صورتی که در آئینه هست و از وضع انسان حاکی می باشد مورد توجه انسان قرار می گیرد .

و گاهی انسان به آئینه از این نظر می نگرد که می خواهد مثلا ضخامت وصالی و شکل آن را به دست آورد در این صورت است که نقش نمایانگری آئینه مورد توجه نبوده و به آن به عنوان موجودی از موجودات توجه میشود.

صورت ذهنی نیز همان آئینه از دو نظر می تواند مورد توجه قرار گیرد : گاهی به صورت يك تصویر ذهنی که نمایانگر خارج است و گاهی به صورت يك پدیده ذهنی که در زوایای ذهن جا قرار دارد.

در علم حصولی، صورت ذهنی از پدیده نخست مورد توجه قرار می گیرد، از این جهت، باید علاوه بر صورت ذهنی، مصداقی در خارج نیز داشته باشد، در حالی که در علم حضوری، صورت از پدیده دوم، و به شکل يك پدیده ذهنی که ارتباط آن با خارج مورد عنایت نیست، مورد توجه قرار می گیرد، و از این جهت لازم نیست مصداقی در خارج داشته باشد.

۲- در قسم دیگر از علم حضوری مجموع سه عنصر را يك شیء تشکیل می دهد، و به عبارت دیگر : عالم و علم و معلوم، شیء واحدی می باشند، و آن در علومی است مانند « خود آگاهی » که در فلسفه اسلامی آن را « علم الانسان بذاته » می نامند در این بخش از علوم انسان، که خود آگاهی نام دارد، خود انسان آگاه، و آگاهی عین ذات او، و خود نیز معلوم و آگاه شده می باشد.

نتیجه بحث : با توجه به این دو نوع از علم، روشن می گردد که تنها در يك قسم از آگاهی ( علم حصولی ) مسأله انعکاس خارج در ذهن، یا ارتباط ذهن با خارج مطرح است و در قسم دیگر به نام « علم حضوری » جریان بر خلاف آن است.

در نخستین قسم از علم حضوری، هر چند پدیده ذهنی، انعکاسی است از خارج، ولی از این دید، نام آن « حصولی » است نه حضوری و هرگز از این نظر مورد توجه نمی باشد بلکه از آن نظر مورد توجه است که به عنوان يك پدیده ذهنی، و يك حالت روحی نظیر بغل و حسد در ذهن ما قرار دارد، در این صورت مسأله انعکاس خارج در ذهن مورد توجه و عنایت نمی باشد.

در قسم دیگر از علم حضوری ( خود آگاهی )، اصلا، ذهن و خارجی وجود ندارد، تا مسأله انعکاس خارج در ذهن پدید آید، از این جهت باید گفت : تعریف های

یاد شده نارسا تر از آنند که تمام اقسام علم را دربر گیرند.

\* \* \*

### تعریف علم به نحو دیگر

هرگاه بخواهیم برای علم تعریف بی نقص و نقضی یادآور شویم که بگونه‌ای که تمام اقسام آگاهی را شامل گردد ، باید بگوئیم . علم جز حضور معلوم نزد عالم ، چیزی نیست و این تعریف، همه اقسام آگاهی را دربر می‌گیرد. در علم حصولی حضور معلوم نزد عالم روشن‌تر است زیرا . خارج ، نزد عالم ، از طریق صورت حاضر است و در حقیقت حضور بالواسطه دارد ، نه حضور مستقیم .

در قسم نخست از علم حضوری ، صورت ذهنی به صورت پدیده‌ای نزد ذهن که خلاق آن است، حضور دارد، و ذهن کاملاً بر آن محیط می‌باشد .

در قسم دیگر از علم حضوری که معلوم ، خود انسان است ، انسان نزد خود حاضر می‌باشد ، و از آنجا که واقعیت نفس انسان ، جز علم و شعور چیزی نیست قهرآ میان خود انسان و ذات او پرده ابهامی ، یا غیبی وجود ندارد ، از این جهت می‌گوئیم، ذات انسان نزد خود او حاضر است ، و این تعریف ، تمام اقسام علم و آگاهی را شامل می‌گردد .

می‌کنند.

### پایه از صفحه ۱۴

و این مغلطه‌ای را که ناآگاهان از مسائل اسلامی می‌کنند و می‌گویند شرکت در بازار تولید یک نوع رباخواری است ، دلیل بر آن است که رباخواری را درست تجزیه و تحلیل نکرده‌اند، و با احکام اسلامی را در این زمینه نمی‌دانند.

به هر حال (ربا) به عنوان یک گنج بادآورده در اسلام محکوم است و یک درد بی‌درمان محسوب می‌شود.

و از اینجا می‌فهمیم اگر در اسلام ربا شدیداً تحریم شده و مزارعه و مضاربه و مانند آنها (شرکت کار و سرمایه در امر تولید و تجارت) اجازه داده شده بخاطر آن است که رباخوار سود بی‌ضرر می‌برد ، ولی مزارعه کننده و مانند آن در سود و زیان هردو (بانرخ عادلانه‌ای) شرکت دارند ، اگر درآمدی نداشت هیچ کدام نمی‌برند و اگر زبانی داشت هردو آن را می‌پذیرند و اگر سود داشت به نحو عادلانه هر دو استفاده

مکتب اسلام